

اسلام کاظمیہ

نگاہی بہ موضوع اجتماعی

# عیاران و پهلوانان

تاریخ نیرومندی و زورآوری، به تاریخ زندگی بشر همسال است. آدمی، از قدیمتر ایام مجبور بوده است کہ بہ مندنیروی عضلات با طبیعت و مشکلات آن در آویزد. بہ کار افتادن ابزار کار، پیش از دورہ ماشین در نیروی بازوی انسانی بود. بہ موازات تحولات زندگی بشر و پیدایش جوامع اولیه، مدد طوائف، بعد حکومتها و تکامل ابزار تولید، و توزیع وظائف اجتماعی و بشارت جنگ افزار، دلاوران و زورمندان نیز در موضوع اجتماعی خود قرار گرفتند. دلاوران افسانہای پیداشدند و مکانی مناسب در افسانہ زندگی بشر یافتند.

بہ روایتی پایانی کار «کوراولی» دلاور عیارگیری آنریایجانی بچنین است: «توزی کوراولی شوالا بولسید، آن مامن خود، از کوه سرازیر می شود کنار چشمه ای اسب را در غلغزار می بندد و بہ استراحت می نشیند.» پیادہ ای از راه می رسد. چوبدست پیاپی کہ از چوب و آهن بوده است چشم کوراولی را می گیرد. از کیفیت آن پرس و جو می کند. می شنود: تازه درآمده است و اگر چوبدست نواز نزدیک بر سر حریف فرودمی آید، این از دور حریف را می اندازد. مرد سرب و باروت در دهان تفنگ می کند، جاشنی می گذارد و با فشار ماشه گاوی را کہ در چمنزار می چریدہ است تر می غلتاند. کوراولی برمی خیزد، زین و لگام از اسب بر می گیرد، نعل های او را میکند، و رهایش می کند و سر بہ صحرای گمنامی می گذارد، در حالی کہ زیر لب می گفته است:

آهن سوراخ شده که آمد، مردانگی منهدم شد». این افسانه شاعرانه از جهتی گویای حقیقتی است. اختراع سلاح آتشین پایان کار دلاوران افسانه‌ای و افسانه آنان بود.

درباره دلاوران و افسانه آنان بسیار نوشته‌اند و بازاهل تحقیق بسیار خواهند نوشت. اما مسائلی که توجه به آن جادارد اینست که از طرفی افسانه‌ها و اساطیر هلتهای درجه شرایط اجتماعی به وجود آمده و جان گرفته‌است و با گذشت زمان قوام یافته و ماندگار شده‌است، و از طرف دیگر نقل و بازخوانی اساطیر ثبت شده چه تأثیر متقابلی در روحیه ملت‌ها بجا می‌گذارد؟ در این زمینه، منظور ما طرحی گذرا و نگاه‌های است به موضوع اجتماعی دلاوران افسانه‌ای ایران.

افسانه‌های دلاوران به دو دسته متمایز و کلی بخشی پذیر است:

۱- پهلوانان و جنگاوران سپاهی که بار نبردهای میهنی را بردوش داشته‌اند.

۲- عیاران و فنیان که بار توده مردم را می‌کشیده‌اند. باید دانست که این طبقه‌بندی نیز میل طبقه‌بندی غالب مسائل انسانی پیچیدگی‌های خود را دارد. در شرح وقایع و هم‌چنین در افسانه‌ها بسیار برمی‌خوریم به در کنار هم قرار گرفتن‌ها، جاعوض کردن‌ها و در هم آمیختن‌های افراد و قهرمانان این دو دسته متمایز، یعقوب لیث اگر چه عیار است، به سلطنت می‌رسد و رستم اگر چه پهلوان است برای رها کردن بیژن از چاه به عیاری به توراتزمین می‌رود. اسفندیار در جامه بازرگان به عیاری روئین دژ را می‌گشاید و گیسو دست به عیاری می‌زند ولی هر یک از این دو دسته، پهلوانان و عیاران، در دو قطب موضوع اجتماعی خود وضعی و وظایفی دارند جدا از دیگری. یک پهلوان کامل عیار بزرگ عیار کامل عیار از نظر صورت ظاهر، لباس، آداب، اخلاق، معتقدات، شیوه عمل و موضوع اجتماعی جداست، اما هر دو یک نقطه مشترک دارند و آن اینکه هر دو «ورزیده»‌اند و هر دو «ورزش» کرده‌اند. حال به بینیم «ورزش» چیست:

ورزش به معنی امروزی آن «فن پیرومند کردن عضلات» کاری ضروری بوده‌است و مسیری داشته‌است متناسب با وسایل و لوازم و نحوه زندگی بشر تا امروز که به صورت تفننی و نمایش درآمده‌است. کلمه «ورزش» در متون قدیم فارسی به معنای امروزی آن دیده نمی‌شود و ترکیب آن چنین به کار رفته‌است:

در فرهنگها ورزش به فتح اول و مسکون نانی و زای نقطه‌دار به معنی حاصل کردن، کشت و زراعت، صنعت دیانت، پیاپی کردن کاری و حرفت و صنعت آمده‌است. ورزش غنی بیاید اندر خورغنی ورزش فقیر باید اندر خور فقیر

منوچهری دامغانی

ورزیدن - ورزیدن: از اصل پهلوی VARZITAN به معنی کار کردن و کوشیدن:

بدیشان (گاو و خروگوسفند) بورزید و زایشان خورید همی باج را خویشتن پرورید فردوسی

دار ترکیباتی چون طمع ورزیدن، آزرورزیدن به معنی عمل کردن به ...

دگر آرزورزیم و بیجان شویم

پدید آید آنگه که بی جان شویم

فردوسی

ورزش - به معنی ملکه کردن، کوشیدن، ورزیدن: بابلاهای عشق ورزش کن خویشتن را بلند ارزش کن او احدی مراغه‌ای

به معنی شغل و کار:

شما دیرمانید و خرم بویید بهرامش سوی ورزش خودشوید در برهان قاطع هم که سیصد سالی بیش از عمر آن می‌گذرد، ذیل این کلمه چیزی که امروزه از کلمه ورزش مراد می‌کنیم نمی‌بینیم ولی در فرهنگ نقیسی که بین پنجاه تا هفتاد سال از عمر آن می‌گذرد، ذیل کلمه ورزش، از جمله نوشته شده‌است: «ریاضت و حرکات و اعمال مخصوصه که برای فوت اعمال بدنی هم‌روزه بجای می‌آورند» و این نشان می‌دهد که عمر معنای امروزی کلمه ورزش به صدسال نمی‌رسد.

در شاهنامه و سایر متون فارسی، «هنر» و «بازی» به معنی ورزش آمده‌است که اعراب آنرا «ریاضت» می‌گویند. با دقت در متون کهن می‌بینیم که بسیاری از انواع ورزش‌های امروزی از دیرباز مرسوم بوده‌اند و هر یک با آداب و قوانینی خاص خود.

هدف ورزش از قدیم، تنهاریسیدن به مقام قهرمانی نبوده‌است بلکه از نظر بهداشت نیز آن را توصیه می‌کرده‌اند. «حایه‌الصغری» در قرن چهارم هجری و در طب است فصلی دارد درباره ورزش:

«... و تدبیر کودکان طفل که از مادر بزایند ...»

«... و چون خواهد که قوی آید به هفت سالگی رسد، ریاضت فرمایند کردن و پیش از ریاضت اندامها را با مالند ...»

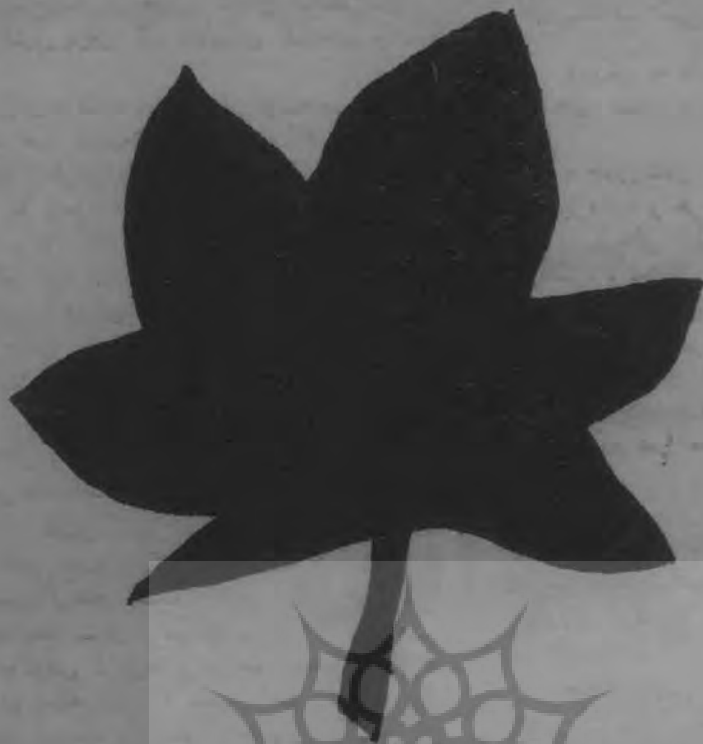
«... و حد ریاضت چندان بود که مانده خواهد گشتن، چون آینه‌ها سید جای ماند ریاضت کردن، و ریاضت بناشتا نیکو بود و از این طعام نیکو بود و زیانکار بود.»

«و از همه حرکات، ریاضت کشتی گرفتن به بود و بازیاده رفتن و بازیگمان کشیدن و سواری کردن. و مردمان پیشین بازی‌ها نهادند معنی با مالند، از بهر سودمندی و قوی گشتن چون کنده چستن و سنگندر زدن و عام‌خست باختن و دستار باختن و دویدن یار با یار تا کدام پیش گذرد، و زین گونه جالی‌نوس بسیار بازی بیاوردست یکی را ریاضت میدادند خوانده‌است... و یکی را حق مالیدن خوانند... و آن این بود که دستها گاه پشت برزنند و گاه بر سینه و یکی آن بود که دو تن بیایند و بقلهای دست یکدیگر بگیرند و یک‌دیگر افکنند و گاه گاه این‌ها را به پشت بگیرند و گاه آن‌ها را...»

در شاهنامه نیز وقتی کیکاووس، سیاوش را برای تربیت به رستم می‌سیارد، رستم «هنرها» فنون و ورزش‌های گونه‌گون را به او می‌آموزد:

تہمتن به بردش به زابلستان  
نشستنگهی ساخت در گلستان  
سواری و تیر و کمان و کماند  
عنان و رکیب و چه‌و چون و چند  
نشستنگه و مجلس و میگسار  
همان بازو شاهین و یوزوشکار  
هنرها بیاموختش سر به سر  
بسی رنج برداشت گامد به بر

در سراسر شاهنامه فراوان دیده می‌شود وصف تربیت و



نام‌های «کشتی گچی» و «جودو» نامیده می‌شود/مشت و مال =  
 مساز / سکندر زدن = حرکات زمینی ژیمناستیک / شنا.  
 «و دیدیم که در هدایة المتعلمین از « ورزشهای میدانی»  
 نام می‌برد همان که امروز به « ورزش میدانی » معروف  
 است .

اهل ایران در گذشته از لایوان متناسب با موضع اجتماعی و  
 وظایف و نقش خود ، ورزش خاص خود را داشته‌اند.  
 پهلوانان ورزش و بازی خود را ، وعیاران هنر و راه و

### پهلوانان

در شیوه حکومتی «کاست» دبیری و کتابت خاص  
 معدودی از نزدیکان حکومت بود و قلم در دست آنان  
 که در دستگاه حکومت مقامی داشتند تا به ضبط و ثبت  
 عدل امیران و فتوحاتشان یا مدح و ثنای ایشان و عوامشان  
 مشغول باشند ، از این رو سراسر اخبار، چه شعر و چه نثر ،  
 چه تاریخ و چه داستان، پراست از وصف پهلوان و شرح  
 دلاوری‌های آنان که یاوران و مدافعان رسمی حکومت  
 بوده‌اند ، اما از فتیان و عیاران که نقشی شایان توجه در  
 حرکت‌های اجتماعی و مقاومت های مردم داشته‌اند تنها چند  
 سند و چند داستان عامیانه باقی مانده است.

بیشک درخشان‌ترین چهره پهلوانان و توصیف پهلوان و  
 پهلوانی را در افسانه تاریخی می‌توان در شاهنامه فردوسی  
 دید که خود شاهکاری است در شعر و داستان‌سرایی. نمیدانم  
 اگر قدرت فردوسی در سخنوری و داستان‌پردازی نبود و  
 بقیه در صفحه ۵۳

ورزش جوانان زیر نظر پیران کار دیده ..  
 فتوت‌نامه سلطانی که اواخر قرن پنجم و اوایل قرن  
 ششم هجری نوشته شده است، فصلی « در شرح زورگران»  
 دارد و مولف آن هشت نوع ورزش را « کشتی گیری -  
 سنگ گیری - ناوه کشتی - سه کشتی - جمالی ، مغیر گیری ،  
 رسن بازی - و زورگری که خود هفت شعبه ، هر یک در یک  
 سنگ شکنی ، استخوان شکنی - داربازی - سنگ افکنی -  
 سنگ آسیا برداشتن و پیل زور کردن » دارد که با شرح و  
 آداب هر یک به تفصیلی شیرین بیان کرده است.  
 حکایت گلستان سعدی را دیده‌ایم که « یکی در صنعت  
 کشتی گرفتن سر آمد ه بود و سیصد و شصت بند فاخته آستی »  
 و مشت زنی که « از دهر مخالف به فغان آمده بود و داستان  
 بوستان را که « یکی مشت زن بخت و روزی نداشت ».

در متون و افسانه های قدیم ، نام و آئین بسیاری از  
 ورزش ها را می‌توان دید که امروز هم با همان نام و آئین  
 متداول و مرسومند و بعضی را که با تغییریری در نام و آئین  
 معمولند ، از جمله:

کشتی گرفتن \ سنگ گیری = که امروز هم در زورخانه  
 ها معمول است / رسن بازی = بندبازی و حرکات روی چوب  
 موازنه که از ظریف‌ترین ورزشهاست / پیل زور کردن و  
 سنگ آسیا برداشتن = وزنه برداری \ مشت زنی / پیاده روی /  
 دریدن یار با یار مسابقه دو / سواری / تیراندازی \  
 زوبین انداختن \ = پرتاب نیزه \ سنگ افکنی = پرتاب  
 ورنه / سنگ شکنی و استخوان شکنی = از فنون ورزشی  
 که امروز « کاراته» نامیده میشود / چوگان / مغیر گیری =  
 فنون جنگ تن به تن و دستگیری حرپف که امروز بسا

## عیاران پهلوانان (بقیه)

اگر مهارت که نظیرش در بستن و گشودن گره‌های داستان و بیرون آمدن از مضایق سخن نبود، امروز پهلوانی چه فخری داشت با رستمی که فرزند خود را به دروغ و فریب کشت؟ باجهان پهلوانی که در مقابل اسفندیار بدان همه‌خواری و عزت تن در داد و تا نشئه خضیحت را بر استخوان خود لمس نکرد، نست به کمان نبرد و در چشم اسفندیار ننگریست؟ این فردوسی است که نست رستم را می‌گیرد و از خک بدنامی بلند می‌کند و وقتی جام باده بدستش می‌دهد به او این چنین آبرو می‌بخشد که:

یکی جام زرین پراز باده کرد وزاو یاد مردان آزاده کرد  
بی‌کمان فردوسی از پیش می‌دانسته است که جهان پهلوانش چه ضعف‌ها از خود بروز خواهد داد که اگر چه او راز نیست پدیری چون زال پرورده سیمرخ ساخته، ولی از بطن مادری چون رودابه فواده ضحاک بد دنیا آورده است.

به سر مطلب آئیم که پهلوان چون تنومند است و سینه و بازو فراخ و با یال و کویال و در دستگاه حکومت جایی خاص دارد، ظاهر شدتش در جمع، ظهوری نمایشی است. چون مهاجم است و سواره می‌جنگد و ورزش و سلاحش نیز نمایشی و سنگین و باب‌بازاریشه است، بعکس عیار که مدافع است و دامگستر و تمام انواع سلاحش را آئیم چشم‌زخم عیب و داروغه واحداث و پهلوانان و عوامل حکومت باید پنهان کند و با لباس مبدل در کوی و برزخ ظاهر شود.

پهلوان ورزش خاص خود را دارد: سواری، تیراندازی، جوگان، پرتاب نیزه، کشتی، و آداب خاص خود را می‌داند: آئین نشست و برخاست در مجالس بزرگان، آئین رز، آئین شرابخواری و آئین بندگی، از سلطان رستم به پشتون:

مرا چند گویی گنهکار شو  
پهلوان شکمباره است، رستم جهان پهلوان وقتی به همین بس اسفندیار می‌نشیند:

دگر گور بنهاد پیش تنش  
که هر بار گوری بدیخ خود کش  
نمک بر پراکند و پیرید و خورد  
نظاره بر او، آن سرافراز کرد

ضحاک که یکی از پهلوانان شاهنامه است «فرزند پسر مردی پارساست ولی شیطان از راه شکم او گلابی فرستاد و در هیئت آشپز بر او ظاهر می‌شود و گوشتخواری را به او می‌آموزد» طبق افسانه، پیش از ضحاک گوشتخواری رسوم نبود و ضحاک شکمباره به راه شیطان می‌رود، پدر پارسا را می‌کشد و هزار سال بیدار می‌کند. شاید با خواندن نام ضحاک به یاد کاوه آهنگر افتاده باشید و پرسید کاوه چطور؟ من کاوه را در دسته عیاران به حساب می‌آورم و پیشبند عیاران را بایشیند کاوه بی‌مناسبت نمی‌دانم. بنگریم... که در افسانه‌های پهلوانی فراوانند از این شکمباره‌ها و شکمبارگی‌ها.

پهلوان اسیر شهوت است، به زنان گونه‌گون و فرزندان که نه‌گون از زنان گونه‌گون پهلوانان نگاه کنید. یک نمونه: راندن کاووس فرزندش سیاوش را از خود به خواهش زنی بدسیرت چون سودابه. و نمونه دیگر رفتن رستم است شبی به سنگان به دنبال رخس و باردار شدن ته‌مینه دختر پادشاه سنگان از رستم و پیدایش سهراب که اختلال فردوسی زبردستی او در نظم داستان ظاهر آبروی رستم راند این

تضیه حفظ کرده است. نمونه‌ای دیگر پنهانی رفتن بیرون به‌خانه میزبه و تا مرز رسوائی و اسارت در آن خانه ماندن. نه تنها خود رستم بلکه رخس او نیز به همین درد مبتلاست، مردم آزاری و شهوت‌پرستی، رستم در هفتخوان به او گوشزد می‌کند:

تهمتن به رخس ستیزنده گفت  
که با کس مگوش و مشو نیز جفت  
اما جناب رخس در سنگان چشم آریاب را می‌دزد و از طوبله شاه سنگان سر درمی‌آورد و به دنبال او رستم از خوابگاه ته‌مینه.

پهلوان با مردم نیست و دشمن کسانی است که مورد مهر مردم واقع می‌شوند، نمونه، کشته شدن سیاوش به دست افراسیاب به علت اینکه مردم او را دوست داشتند و کشته شدن ایرج به دست برادرانش سلم و تور به همین علت. پهلوان دروغ‌گوست: نگاه کنید به دروغ‌های فراوان رستم در جنگ با اسفندیار و اکوان دیو. دروغ هجیر به سهراب و دروغ رستم به سهراب در پنهان داشتن نام و نشان خود و دروغ دیگرش به فرزند در باب رسم پهلوانی و نکشتن حرف در بار اول که به زمین خورد، فردوسی در اینجا دیگر خودداری نمی‌تواند و رستم را از ستوران و جانوران کمتر می‌شمارد:

همه چیز را باز داند ستور  
جمعه‌های بدر با چه در دشت گور  
نداد که می‌مردم از رنج آز  
همی دشمنی را ز فرزند باز  
حالا باینده بدعت اینکه رستم نام و نشان خود را از سهراب پنهان می‌کند و فرزند را به حيله می‌کشد چیست. گره کار در تو که صفتی رستم و بلند پروازی سهراب است در خود شاهنامه می‌خوانیم قصد سهراب را از یافتن پدر:

کنون من ز ترکان جنگ آوران  
فراز آورم لشگری بسی‌کران  
بر آن گسرم از گاه کاووس را  
از ایران بیرم پی طوس را  
به رستم دهم تخت و گرز و کلاه  
نشانش بر گاه کاووس شاه  
از او گوی به توران شویم جنگجوی  
از شاه روی اندر آرم به روی  
به گیم ز سر تخت افراسیاب  
سر نیزه بگذارم از آفتاب  
چو رستم پسر باشد و من پسر  
نباید به گیتی کسی تاجور

اما پهلوان رستم که در این هنگام سرخ شده و همت بلند پروازی ندارد در راه حفظ موقعیت خود دست به خون فرزند آلوده می‌کند.

پهلوان از مردم جداست، دشمن و بدخواه هر چه عاجز و مسکین و عاجز و مسکین هر چه دشمن و بدخواه است، کرش‌ها، ضعف‌ها و حقارت‌هایش را در مقابل دلیریه‌ها و گستاخی‌های اسفندیار دیده‌ایم. حال ببینید در مقابل دهقانی بی‌گناه و زحمتکش که قصد دفاع از کشت خود را دارد چه می‌کند، در خوان چهارم:

چو در سبز دیناسب رادشتمان  
گشاده زبان سوی او شد روان  
سوی رستم و رخس بنهاد روی  
یکی چوب‌زد گرم بر پای او  
چو از خواب بیدار شد ته‌متم  
بدو دشمنان گفت کای اهرمن

## عیاران و فقیان

اگر چه به علت کمبود و مدارک مستند نمی توان درباره عیاران و فقیان به اسناد و افسانه های فراوان دست یافت ولی در سالهای اخیر تحقیقاتی در این زمینه شده است که سر آمد آنها چند مقاله آقای محمدجعفر محبوب و آقای دکتر پرویز خاتری است در مقدمه فتوت نامه سلطانی و مقدمه امیرارسلان و مجله سخن ، اما همانطور که گفتیم گذشته از اصل داستانها بیشتر مدارک محققین ساخته اندیشه و دست همان نویسندگان وابسته به قدرتمندان است از اینرو درباره تشخیص علل پیدایش و موضع اجتماعی عیاران دقت و ملاحظه بیشتری باید کرد. این که آئین عیاری و فتوت در دوران پیش از اسلام چه صورتی داشته است خود جای بحث دیگری است و اینکه در دوران قبل از اسلام آئین عیاری به صورتی وجود داشته است که فردوسی رستم و اسفندیار و گیو را به عیاری می فرستد جای دقت و ملاحظه بیشتری است اما مسلم اینست که در نخستین قرن پس از ظهور اسلام در حوزه حکومت خلفا زمینه مساعدی در جامعه برای شکل گرفتن و وسعت یافتن دایره عمل فقیان به وجود آمد. آئین فتوت جان گرفت و فقیان در کار نظم محلات و حل و فصل امور مربوط به مردم وارد عمل شدند و با متجاوزین و ترولتمندان درگیری داشتند و مورد علاقه و پشتیبانی توده مردم بودند. فقیان پیشوا و مرشد خود را امیرالمومنین علی می نامیدند و آئین خود را پیروی از دستورهای او، حکومت خلفا بسته به قدرت و ضعف در هر دوره ، گاه آنان را تحمل می کرد ، گاه به طریقی با آنان کنار می آمد و گاهی به سرکوبی آنان می پرداختند . فقیان تا قرن ششم و هفتم هجری گاه با تشکیلات منظم و گاه پراکنده در کار خود بودند. مرکز فعالیتشان بغداد ، حمام و چاله حوض بازی ورزش آنان بود و مبارک صحرا میدانشان . آداب و رسوم و سلاح و لباسشان روز به روز کامل تر و مشخص تر می شد تا آنکه خلیفه المنصورالدین الله وقتی قدرت و نفوذ آن را در توده مردم دید ، خود به آنان پیوست ، بجای تیر و کمان ، کمان گروهه (۱) ساخت گرفت و به ورزش در حمام پرداخت .

به موازات فتوت ، عیاری در ایران میدان عمل یافت. عیاران و جوانمردان از طرفی در رعایت حال مظلومان و مخالفت با ظلم و فساد عوامل حکام محلی کوشش می کردند و از سویی دیگر در حوزه عملی وسیع تر یعنی مخالفت با حکومت اعراب و خلفا می جگیدند ، تا از میان آنان کسانی چون یعقوب لیث صفار برخاست .

در اعمال و رفتار و موضع اجتماعی عیاران از این رو باید دقت کرد و آنان را از مفسدین و راهزنان جدا دانست که هر کجا در اشعار و داستانهای شعرا و نویسندگان عیاری ظاهر می شود جز جوانمردی و دستگیری مظلوم و انتقام گرفتن از ظالم کاری نمی کند و هر کثابی را که در آئین فتوت و عیاری و جوانمردی می گشاییم جز دستورهای والای امانت ، راست گوئی ، درست کرداری و دستگیری از مظلومان چیزی در آن نمی بینیم. ولی هر کجا نویسنده ای دست به قلم برده است که برای حکام و توانگران تاریخی یا کتابی

۱- کسانی که به وسیله آن سنک و گلوله گلین پرتاب می کرده اند .

چرا اسب برخوید بگذاشتی ؟  
بر رنج نابرده برداشتی ؟  
ز گفتار او تیز شد مردهوش  
بجست و گرفتش یکایک دو گوش  
ببفشرد و بر کند هر دو زین  
نگفت از بدونیک با او سخن  
سبک دشتیان گوش را بر گرفت  
غریوان و مانده ز رستم شگفت  
پهلوان سفاک است ، به سبب جدا بودنتی از مردم و  
تکیه اش به توانگران نگاه کنیید به قتل و غارت مردم  
بی گناه در سراسر جنگها ، نمونه : هجوم رستم به توران :

همه غارت و کشتن اندر گرفت  
همه بوم و بر دست بر سر گرفت  
ز توران زمین تا به سقلا بوروم  
ندیدند یک مرز آباد بوم  
همه سر بریدند بر پا و پیر  
زن و کودک و خرد کردند اسیر

اگر رستم به خونخواهی سیاوش به توران تاخته است ، هدفش باید افراسیاب باشد ، نه مردم بی گناهی که به سیاوش عشق می ورزیده اند.

● گفتیم که سلاح پهلوان نیز نمایی است و چشمگیری رستم از زبان پیران :

به رزم اندر آید بپوشد زره  
یکی جوشن از سر بپندد گره  
یکی جامه دارد ز چرم پلنگ  
بپوشد به بر اندر آید به جنگ  
همی نام ببر بیان خواندمش  
ز خفتان و جوشن فرو ن داندش  
- رستم از زبان مرد دشتیان :

بدو گفت مردی چو دیوسیه  
پلنگینه جوشن و ز آهن کلاه  
- وصف افراسیاب :

درفتش سیاه است و خفتان سیاه  
ز آهنش ساعد و ز آهن کلاه

پهلوان دوجور سلاح برمی دارد ، اول تهاجمی :

شمشیر ، خنجر ، گرز ، عمود ، زوبین ، تیر و کمان ، نالوک  
کمند ، نیزه و ستان . دوم دفاعی : سپر ، کلاه گویا ، زره  
جوشن ، ساعد آهنین ، برگستوان ( برای اسب و آدم ) و  
پوست پلنگ . علاوه بر اینها ، پهلوان سواره می جنگد  
( جز یک بار در شاهنامه که رستم پیاده به جنگ اشکبوس  
می رود همه جا «رخش» یارویاور اوست. ) و ورود پهلوان  
به هر جا همراه با سروصدای گوشخراش بوق و کوس است.  
شاعران و نویسندگان اطراف حاکمان و توانگران نیز همه جا  
برای ورود پهلوانان به افسانه ها بوق و کوس نواخته اند ،  
ولی در چند مورد انگشت شمار نویسندگانی که تمام اندیشه  
را با دستگاه حکمرانان در ترازوی معامله نگذاشته اند ،  
گوشه ای به تقاطع ضعف آنان زده اند . قصه هایی از این دست  
را در آثار سعدی و روشن تر از آن در حکایات مولانا عبید  
زاکانی ، فی المثل درباره «پهلوان عوض» می توان دید.

اما دلاویزان دیگری هستند که آمد و شدشان در افسانه ها  
و در زندگی توده مردم بی سروصداست و مثل سایه ای می آیند  
و می روند ، سایه ای گسترده بر زمین ، که مردم در آن نفسی  
بهراحت می کشند و از شر زورگویان امن و امان می یابند:

نویسد به عیاران تاخته و مهر باطله برپیشانی آنان زده است. در ضمن چون کارهای عیاران زیردستی در جنگ و گریز و در افتادن باعمال حکومت های ظالم و گرفتن مال از ظالم و دادن به مظلوم بوده است در هر دوره جمعی جوانمردان و فرصت طلب و گرده دار و شیرو خود را به عیاران نسبت داده اند تا اعمال خود را به گونه ای توجیه کنند. از نوع این داستان ها به چند نمونه کوچک توجه کنیم. داستان گلستان را خوانده ایم که: جوانی سلحشور پند پدر نشیند و عزم سفر کرد و گرفتارش و «در پی کاروانی افتاد و رفت. شبانگه برسیدند به مقامی که از دزدان پرخطر بود» جوان لاف زد از اینکه «یکی منم که به تنهایم مرد را جواب دهم» و چون غذائی گرفت و خورد، خفت. «پیرمردی جهان دیده در آن میان بود، گفت ای پاران ... چه دانید اگر این هم از جمله دزدان باشد که به عیاری در میان ما تعبیه شده است» سعدی در این نصح عیاران را از دزدان جدا می داند و در داستان ها و اشعار فراوانی رسم و پیشه عیاران و جوانمردان را می ستاید.

آخرین باب قابوسنامه در جوانمردی است که این حکایت به تفصیل در آن است:

«در حدیث است که روزی به کوهستان، عیاران بهم نشسته بودند. مردی آمد و سلام کرد و گفت من رسولم از عیاران شهر به نزدیک شما. بر شما سلامی کنند و می گویند سه ساله است که از من بشنوید. اگر جواب دهید، ما راضی شویم به کهتری شما و اگر جواب ندهید، افسوس کنید به مهتری ما. گفتند بگوی. گفت: ... اگر جوانمردی بر رهگذری نشسته و مردی بروی بگذرد و چون ساعتی بر آید، مردی باشمیر از پس وی می رود به قصد کشتن آن مرد. چون پیش این جوان برسد و از وی بپرسد که فلان کس را دیدی که از اینجا گذشت این جوان چه جواب گوید؟ که اگر گوید گذشت، غمز باشد، و اگر گوید نگذشت، دروغ گفته باشد و این هر دو نشاید و در جوانمردی هر دو ناجوانمردی بود ... پیرمردی در میان ایشان بود. او را ابو الفضل همدانی گفتندی، گفت: «مرد جوانمردی است که بر رهگذر نشسته بود آن است که در حال پاك ندم از آنسو فراتر نشیند و گوید، تا من اینجا نرفته ام کسی نگذشت تا راست گفته باشد ...»

داستان ها در تعریف درستی و راستی عیاران فراوان است. ولی از طرف دیگر، نویسندگانی چون خواجه نظام الملک در محکمه منافع خود و همپالکی هایشان عیاری و جوانمردی را با شرارت و دزدی و آدم کشی به پاك چوب می رانند و محکوم میکنند. مفصل می شود اگر نوشته سیاست نامه را درباره سرداران نقل کنیم و توجه داشته باشیم که در دستگاه خلفای عرب هم اهل فتوت و عیاران را با دادن لقب «خارجی» محکوم می کردند حتی کسانی که در ثبت حوادث روزگار به عیاران و فقیهان تاخته اند نتوانسته اند از توصیف سجایای اخلاقی آنان خودداری کنند. از جمله است نوشته ابو حیان توحیدی در وصف فتنه بغداد در زمان خلیفه الطالع لله که می نویسد:

«از عجایب روزگار یکی این است که این اسودالزید» برده ای بود که بر سر پل زبدمسکن داشت و هسته خرها از زمین بر می چید و از کسانی که برای تفریح و عیش بدان جای می آمدند لقمه ای غذا می طلبید ... و بدن وی عریان بود و جز خرقه ای صد پاره بر تن نداشت. شمشیری به دست آورد

و آن را تیز ز کرد و به قتل و غارت و لخت کردن مردم پرداخت و از او شیطانی در صورت آدمیان پدید آمد ... ولی همین ابو حیان نمی تواند از ذکر سجایای اخلاقی اسودالزید خودداری کند و می نویسد «با آنکه بسیار شیر و خونریز و بی پروا و بدکار بود ... زیباروی و خوش سخن بود و اندامی نیکو داشت و عشق می ورزید و بدو عشق می ورزیدند ...»

... خلقی نیکو داشت چنان که در موصل کنیزی زیباروی را ۴ هزار دینار خرید و چون خواست از وی کام گیرد، زن بدو بست. نداد. و گفت: «تو را دوست نمی دارم ...» به یاد آوریم که در آن جوامع نیمه بدوی حکام و زورمندان بر سر غرایز خود دست به چه جنایات می زدند. ولی بنا به روایت ابو حیان اسود از زن پرسید چه می خواهی؟ زن گفت: مرا بفروش، اسود کاری پسندیده تر از درخواست زن کرد، یعنی هزار درهم باو داد و آزادش کرد.

شیوه عیاری چه از نظر اخلاق و چه از نظر تاثیر و حوزه عمل خود دارای منحنی متغیری از ضعف و قوت است. در طول تاریخ هر کجا حکام و امیران برای استحکام پایه های قدرت خود به عیاران رو آورده اند هر کجا که عیاران با حکومت ها کنار آمده اند جمعی فرصت طلب و اطرافیان حکام برای پیش بردن مقاصد خود به کسوت عیاری در آمده اند و کیفیت عیاری و جوانمردی رو به فتور نهاده است و هر کجا خود عیاران در مقابل قدرت های حاکم صف آرائی کرده اند، اخلاق جوانمردی به اوج رسیده است و بوده مردم به عیاران رو کرده اند. فی المثل شاه شیخ ابو اسحق که با تکیه به عیاران شهر و جلب پشتیبانی ایشان به عیش و عشرت مشغول شد و عیاران در کنار حکومت قرار گرفتند فساد و خیانت آن چنان در رسم و راه عیاری رخنه کرد که عیاران شهر به ولینعمت خود شاه شیخ خیانت کردند و دروازه های شهر را بروی ظالم خونریزی چون امیر مبارزالدین گشودند. اما یعقوب لیث که از جوانی خود به عیاری مشغول بود و با پشتیبانی عیاران به حکومت رسید، چه داستان ها از جوانمردی و مقاومت در مقابل بیگانگان از خود یادگار گذاشت.

نصح عیاران و رد پای آنان را باید در داستان های عامیانه مثل سمک عیار و دازاب نامه و اسکندرنامه و رموز حمزه یافت ولی اصول اخلاقی آنان در فتوت نامه ها و سایر کتب ادبی فراوان و پراکنده است. مولف قابوسنامه باب چهل و چهارم کتاب خود را به توصیف جوانمردی اختصاص داده و از جمله می نویسد:

«... بدان که جوانمردی عیاری آن بود که او را از آن چند گونه هنر بود، یکی آن که دلیر و مردانه و شکیبا بود به هر کاری و صادق الوعد و پاك عورت و پاك دل بود. و زبان کسی به سود خویش نکند و زبان خود از دوستان روادار و براسیران دست نکشد و اسیران و بیچارگان را یاری دهد و بدبندگان از نیکان بازدارد، و راست شنود چنانکه راست گوید و داد از تن خود بدهد و بر آن سفره که نان خورد بدن کند و نیکی را از بدی مکافات نکند و از زنان تنگ دارد و بلا راحت بیند ...»  
رو به مرفته آنچه از میان تمامی نوشته ها درباره اخلاق عیاران می توان دریافت به اختصار چنین است،

عیار پاکدل است و رحم و شفقت در دل دارد ، يك نمونه : قصه جوامع الحكایات عرفی است كه «... دران وقت كه حال یعقوب لیث منتظم نشده بود، جماعتی از عیاران به وی جمع شده بودند ، گفتند صلاح ما آن باشد كه به صحرا رویم و با كاروان های خلیفه در آویزیم تا استعدادی بدست آید. پس به صحرا رفتند ...» كاروانی از اعراب می گذشت. كاروانیان مسلح بودند و عده آنان دو برابر عیاران . یعقوب قاصدی پیش آنان فرستاد كه اگر سلامت می خواهید «به اختیار خویش توزیعی كنید...» كاروانیان امتناع كردند ، یعقوب و یارانش سه روز در صحرا آنانرا خسته و بی خواب كردند ، آنگاه بر سرشان تاختند و دست همه بستند. یعقوب پیش آمد و گفت : حال كه اسیر ما شد ما با شما آن نكنیم كه شما با ما كردید. هر يك به اختیار «...» از صدمه خودرا مالیات دهید و سلامت بروید ... و هر كه كم بضاعت بود از او هیچ نگرقتند و اهل كاروان از آن لطف كه در باب ایشان كردند شكر گزاری كردند...»

عیار حرمت زنان را نگه میدارد و چشم پاك است ، يك نمونه از همان كتاب : «گویند یعقوب لیث رادر اول كار اسب نبود و می خواست كه اسبی چند به دست آورد تا با اعراب آسان تر بستیزد. در این اندیشه بود كه خبر یافت كاروانی عظیم از اعراب از جانب بصره می آید و ... پنجاه سوار از عمال خلیفه گرفته و همراه دارند یعقوب یاران خود را ساخته كرد و دو نفر به دوش با سلاح تمام عیار كاروانسرائی كه بر سر راه اعراب بود فرستاد ...» آنان در لباس مسافران پیاده همراه كاروان شدند و برای گرفتن لقمه ای به جلوناری و تیمار اسب سواران مشغول شدند تا «كاروان به موضع معینی رسید. یعقوب تكبیر گفت ...» یارانش سواران را گرفتند و بر اسبها سوار شدند. «...» آنگاه فرمود سالار شما كیست؟ چند كس پیش آمدند. یعقوب گفت می خواستم جمله اهل كاروان را بكشم اما در میان شما زنانه ، نباید كه فضیحت شوید . اکنون جان شما بخشیدم . تنها خمس اموال خود را به ما مالیات دهید كه به كار خیر بیندازیم و به سلامت بروید و هر كس از ده هزار كمتر دارد از او هیچ نخواستیم و اهل تمام در حیرت شدند و بجان منت او كردند...»

عیار پا بر سر غرایز می گذارد و با گذشت است ، يك نمونه : داستان اسودالزبد و كنیزك كه پیش از این گفتیم و همین داستان یعقوب و كاروان اعراب را مقایسه كنید با حملات پهلوانان به دشمن و آنچه بر سر زنان و كودكان می آوردند.

عیار امانت دار و رازدار است ، يك نمونه : اردستان سمك عیار «... سمك به روح افرا گفت : - ای مادر، دانی كه جوانمردی چیست و پیشه كیست؟ روح افرا گفت : جوانمردی از آن جوانمردان است ، اگر زنی جوانمردی كند ، مرد آنست. سمك پرسید : از جوانمردی كدام شقه داری ؟ روح افرا گفت : از جوانمردی، امانت داری به كمال دارم كه اگر كسی را كاری افتد و به من حاجت آرد، من جان پیش او سپر كنم و منت بر جان دارم ... و هر گر راز كسی با كسی نگویم .. سمك بر او آفرین خواند.»

عیار قانع است و شكبازه نیست . در پی هوای نفس و به طمع ورزشی زیر بار زور نمی رود ، يك نمونه : داستان معروف یعقوب لیث و فرستاده خلیفه عباسی است به نقل از سیاست نامه : «...» و گفت برو خلیفه

رابگویی كه من مردی رویگرزاهام و از پدر رویگری آموختم . خوراك من نان جوین و ماهی و پیاز بوده است... از پای نتشیم تا خاندان تو ویران نكنم . یا آنچه گفتم بجای آورم و یا باز به نان جوین و پیاز و تره قناعت كنم.»

عیار از میان مردم ، سرخاسته است . تکیه گاهش مردمند . مردم به او عشق می ورزند و او به مردم ، همجا به نفع مردم و در مقابل ظالمان وارد عمل می شود. عیار در پیاده روی چالاك است . سواره به میدان نمی رود. هر جا وارد میدان جنگ تن به تن می شود، عریان و بی لباس و خود و زره به میدان می تازد. تنها پیش بندی چرمین یا لنگی برای ستر عورت به كمر می بندد.

عیار ورزش خود را دارد. پیاده روی ، تیراندازی با كمان گروهی ، ناولك افكنی با دست و آلتی به اسم «تفك»، كمند افكنی ، كشتی ، مشت زنی ، و تمرین های چالاکی. چنین به نظر می رسد كه زورخانه و زورخانه بازی از بقایای ورزش خانه ها و ورزش های عیاران است . در شاهنامه فردوسی هیچ جا بر نمی خوریم به اینكه پهلوانان در قضای زیرستف ورزش كنند . ولی فتیان و عیاران ابتدا صبحها در حمام و چاله حوض حر كات و شیرینكاری ها می كرده و بدن خود را آماده می ساختند . آداب و رسوم زورخانه و ذكرها و اشعار آن و توسل به امیرالمومنین علی در آن همه حاكي از آداب عیاری است به اضافه اینكه عیاران چون غالباً دوران چشم نازبان باید تمرین می كرده اند ، فعالیت زیر زمینی داشته اند. ساختمان زورخانه و در كوتاه آن و بی روزنی آن به خفا گامه شده است و كود آن كه به چال حوض حمام می ماند و رنگ آن كه رنگ عیاری را بیان می آورد ، و شلواری ورزش باستانی كه چرمی و تكامل یافته پیش بند چرمین است ، و لنگ بستن همه شواهدی است كه زورخانه ساخته دست عیاران است. اما چنانكه در رابطه عیاری و عیاران با حكومتها گفتیم ، از دوره صفویه كه حكومت به عیاران تزلزل شد و آنان در كیف حیات صفوی فرار گرفتند ، عیاری روبرو با افكند و قتل نهاد و در اینستگاه حكومت جایی خاص یافت ولی همیشه مردم عیاران خود را داشته اند تا دوران قاجاریه رسوم بودند كه در هر محله ای مسافری به حج و سفر طولانی می رفتند زن و فرزند و خانه و زندگی خود را به دست جوانمرد محله می سپرده و به داروغه و عیب اعتماد نمی كرده است از تمام دوران ها داستان هائی باقی است از جوانمردانی كه همراه قافله ها می شده اند برای حفظ و حراست آنان از چشم زخم راهزنان و راهداران .

جمعی از اهل تحقیق ، شاطری رانیز جزو ورزش و ورزشكاران و دلاوران آورده اند ، و این درست نیست. زیرا شاطران ، ماموران پست و نامرسانان دولت و دربار بوده اند كه البته چندان از فنون عیاری و پیاده روی و دویدن را می آموخته اند . شاهان صفوی كه به ارتباط میان شهرها توجه داشته اند ، شاطری را جزو مشاغل درباری در آورده اند. پرچم نهضت های ملی ایران علیه خلفای عرب و تركان پیوسته در دست عیاران بوده است . تاریخ هیچگاه نهضت هائی چون نهضت سربداران و قرامطه را فراموش نخواهد كرد و نام عیارانی چون ابومسلم خراسانی ، طاهر ذوالیمینین ، و مرناویج ، حنزه بن اذرك ، بابك خرم دین و یعقوب لیث صفار به نیکی جاویدان است .

پهلوی است به معنی «یار» که وارد زبان عرب شده است .  
 با پیدایش سلاح آتشین و توسعه شهرها و قدرتهای  
 سپاهی ، عیاری روبرو ضعف نهاد و فنون جنگی که به سلاح  
 آتشین دور زن و محاسبه ریاضی نزدیک شد آئین پهلوانی  
 کم کم ضعیف شد تا به صورت نمایشی و تفریحی امروز درآمد  
 پدیده‌هایی که بازندگی ملتها سروکار دارند به موازات تحولات  
 شرایط زندگی شکلی تازه میگیرند و از جایی سربسر  
 می‌آورند .

### حواشی

در این مقاله جز کتاب‌هایی که در متن نام برده‌ایم ، از  
 این منابع استفاده شده است:

- ۱ - شاهنامه فردوسی
- ۲ - آئین عیاری - مقالات دکتر پرویز ناتل  
 خانلری در شماره‌های ۱۱ و ۱۲ دوره هجدهم و از شماره  
 ۱ تا ۴ دوره نوزدهم مجله سخن .
- ۳ - آئین عیاری - مقالات آقای دکتر محمد جعفر  
 محبوب در شماره‌های ۹ تا ۱۲ دوره نوزدهم و ۱ تا ۳  
 دوره بیستم مجله سخن .
- ۴ - امیر ارسلان نوشته آقای دکتر محمد جعفر محبوب
- ۵ - شوت نامه سلطانی - نوشته آقای دکتر محمد جعفر  
 محبوب .
- ۶ - زندگی و مرگ پهلوانان شاهنامه نوشته آقای دکتر  
 محمد علی اسلامی ندوشن
- ۷ - تاریخ ورزش باستانی (زورخانه) نوشته حسین  
 پرتو بیضائی .
- ۸ - نقش پهلوانی او نهضت عیاری نوشته آقای محمد

زمان عمل عیار شب است و به عکس پهلوان که ورودش  
 به هر جا بایوق و کرنا اعلام می‌شود، و رود عیار به میدان عمل  
 بی‌سروصدا و دوراز چشم عمال حکومت انجام میگیرد. بجز  
 آلات موسیقی مثل نی هفت‌بند که گاه عیاران همراه دارند  
 واز آن استفاده می‌کنند، زنگ عیاری بی‌سروصدا و پیچیده  
 همراه عیار است که هنگام ورود به جرگه عیاران از آن به عنوان  
 اسم شب و رمز آشنائی استفاده می‌کند و به صدایش در می‌آورد.  
 سلاح عیاری نمایشی نیست و چون عیار عنصری مخفی  
 از چشم عیبس و داروغه و شهنه است تمام انواع اسلحه  
 او طوری است که در یک جل‌بندی عیاری (چیزی شبیه  
 خورجین) جامی گیرد و در زیر لباس پنهان می‌شود. قسمتی  
 از سلاح عیار اینهاست :

صدره ، پای‌تابه ، فلپتین ، کارد ، دشنه ، خنجر ،  
 کمند ، زره‌دامن ، جامه نمد ، سوهان ، انبر ، گاز ، کمان  
 گروهه ، تفک ، نالوک ، جوالدوز ، داروی بی‌هوشی ، دارو  
 برای عوض کردن رنگ ریش و مو و جهره ، سفراض ، شمعچه  
 عیاری ، سکه بدلی ، و موم و روغن که هر کدام در تاریکی  
 شب و سکوت به کاری می‌آمده است. با سوهان و گاز زنجیر  
 و میله آهن می‌بریده ، دشمن را با «بی‌هشانه» بیهوش می‌کرده ،  
 با تفک جوالدوز و نالوک بسوی دشمن می‌پرانده ، با کمند  
 از دیوار قلعه بالا می‌رفته و با کارد علاوه بر دفاع از خود ،  
 بجای کلنگ به خانه دشمن تپ می‌زده و با موم و روغن عضلات  
 خود را برای پیاده روی چرب می‌کرده و با کمان گروهه از  
 دور به دشمن قله سنگ و گلوله گلین پرتاب می‌کرده و به  
 شکار می‌پرداخته است .

درباره معنی نام «عیار» استاد فقید مک‌اشعری پهلوان  
 در حاشیه تاریخ سیستان (که به همت محمد جعفر محبوب  
 در مجله سخن شماره نهم دوره نوزدهم نقل شده است) چنین  
 اظهار نظر کرده است :

«به نظر می‌رسد که این لغت از يك اصل فارسی باشد  
 زیرا ریشه و اصل عربی صحیح ندارد و در لغت عرب این  
 ریشه به معانی مختلف و بی تناسب آمده است ...»  
 مرحوم بهار می‌نویسد که این لغت دو اصل «ایبار» زبان

پروین گاه علوم انسانی کابل

رتال جامع علوم انسانی

